

هنر ظریفِ کمتر کار کردن

دست بکش، سعی نکن همه کار بکنی، در حقیقت، گاهی بهتر است عقب‌بمانی و از همان جا که هستی لذت ببری



نویسنده: سوند برینکمن | مترجم: محمد معماریان



تصویری که زمانهٔ ما از آدم موفق ساخته است، کسی است که صبح تا شب کار می‌کند تا پول در بیاورد و بعد آن پول را خرج کالاهای پرزرق و برق و سفرهای ماجراجویانه و دوباره بیشتر کار کند تا بیشتر پول در بیاورد تا بیشتر خرج کند. این چرخه پایانی ندارد. جایی وجود ندارد که اگر به آن برسی، دیگر بتوانی نفس راحتی بکشی و آرام بگیری. مشخصهٔ زندگیِ مُدرن آن است که همیشه سر خط باشی، همواره بکوشی حداکثر تجربهٔ ممکن را در حداقل زمان ممکن بگنجانی و ولی جایی می‌رسد که این تعقیب دیوانه‌وار، نتیجهٔ معکوس می‌دهد. یک عالم اتفاق با سرعتی زاید الوصف می‌افتند و نمی‌شود پایه‌پای آن‌ها پیش رفت. فیلسوف دانمارکی «سوند برینکمن» در کتاب جدیدش «لذت دست کشیدن» توصیهٔ مفیدی دارد: دست بکش. سعی نکن همه کار بکنی و عوضش کارهای کمتری بکن. در حقیقت، گاهی بهتر است عقب بمانی که از همان جا که هستی لذت ببری.

برینکمن در پاسخ به سوال «شان ایلینگ» خبرنگار وُکس که زندگیِ مدرن چه دارد که ما را وادار می‌کند داریم دنبال لذت یا هدف یا تجربهٔ بعدی برویم؟ گفت: «باید از زاویهٔ فرهنگ مصرف‌زده به این مخصصه نگاه کنیم، فرهنگی که خودمان ساخته‌ایم. فرهنگی که وادارمان می‌کند مُدام بیشتر بخواهیم، بخریم و کارهای بیشتری بکنیم. امروزه رضایت دست کمی از ذیلت ندارد چون یعنی به آن چه داریم راضی هستیم و لذا دائماً دنبال چیز بعدی نمی‌روید. امروزه زیاد از توسعهٔ

روایت

شخصیتی که بوها دارند!

یادتون میاد بوی نفت سماوری که داشت غل غل می کرد و مادر تون هم مشغول آماده کردن صبحانه و شما هم نیمه خواب؟



سهند ایرانمهر

«بوها هم مثل آدم‌ها شخصیت دارند؛ بعضی بد اخلاق، بعضی خوش اخلاق. بعضی بوها، یاس آورند مثل یادآوری بوی گازوئیل یا نفتی که تو بخاری‌های قدیمی‌م ریختیم به خصوص اون وقت‌ها که شیف‌ت بعد از ظهر بودیم و بوی سر گیجه‌آور شو رو کاپشن شمع‌ی هایمان می‌ماند. تصور شو را یکتید، سر ظهر است و صدای آقای قرآتی در رادیو می‌آید که

تفسیر می‌گوید و لایه لایش هم کسی قرآن می‌خواند، شما هم دارید کاپشنتون با اون بوی مخصوص رمی پوشید و عزا گرفته‌اید که این کار دستی بدریخت و حجیم را چطور به سر کلاس ببرید و نمره حرفه‌وف (!) را بگیرید! اما بوی خوش اخلاق هم داریم. یادتون میاد بوی نفت سماوری که داشت غل غل می کرد و مادر تون هم مشغول آماده کردن صبحانه و شما هم نیمه خواب در حال دست و پا زدن تو رخت خواب گرم که مادر می‌گفت: «بلند شو چای‌تو بخور و بین چقدر برف اومده» بیهو

تاریخ

به «عین السلطنه»، از جوانی به نوشتن یادداشت و خاطره روی آورده و مجموعه یادداشت‌هایش امروز در ۱۰ مجلد بزرگ منتشر شده است. بخشی از این یادداشت‌ها مربوط به مراسم عقد و از طرح‌هایی است که عین السلطنه در آن‌ها شرکت داشته است. متن زیر به موضوع توافق طرفین وصلت بر سر سیاهه جهیزیه و هدایا اختصاص دارد که در آن از تورم و بالا رفتن قیمت‌ها در دوره قاجار هم صحبت به میان آمده است.

این امر اخیر است. بعد منتظم الملک هم به همین زمینه فرمایشاتی کردند. من در جواب پس از تعارفات گفتم البته این مواصلت بی‌مناسبت نیست. دختر باید شوهر کند، پسر باید زن بگیرد هیچ بهتر از آن نیست در حیات پدر و مادر طرفین این امور صورت بگیرد. البته من هم به این امر راضی هستم. در زیر سایه حضرت اقدس والا و حضرت سیه سالار اعظم و آقای امیر اسعد و آقایان که شرف حضور دارند مبارک است. آن‌ها هم مبارک بادی گفته، بعد از من درخواست سیاهه کردند. من گفتم الحمدلله امیر اسعد دارای مکت است، پسر هم اولاد ارشد در حقیقت هر چه بیاورد باز به خانه خودشان می‌رود. من چه سیاهه بدهم. خود شما از طرف امیر بدهید. لیکن این کلمه را خاطر نشان می‌کنم که ترقی فاحش امتعه و اجناس را در مدنظر بیاورید و امروز همه چیز پنج مقابل سه سال قبل است. باز به من اصرار کردند من قبول نکردم. بعد گفتند پس برویم آن اتاق. گفتم تشریف ببرید پای میز تحریر. من هم از این اتاق خارج شدم و بیرون آمدم. پس از یک ساعت مشاجره و مشاوره، آن‌ها از اتاق بیرون آمده و آقا نجفی سیاهه به دست من داد که از این قرار بود:

کلام... مجید خطی یک جلد مهر سنت نبوی (ص)، ۲۶ تومان و دوریال ایضاً مهر - دوهزار تومان ایضاً طلائی صرفی - ۵۰ مثقال - نقد - هزار تومان انگشتر الماس - ۲ حلقه طاقی شال - ۳ طاقه لباس پنج دست به قیمت - ۲۵۰ تومان انگوی الماس - ۱۵۰ تومان

من به آقانجفی گفتم اولاً بعضی چیزها فراموش شده، ثانیاً ملاحظه ترقی اجناس نشده. آقانجفی گفت مجدداً بنویسید. من به آن صورت این‌ها را علاوه کردم:

اضافه نقدی - ۵۰۰ تومان آینه طلا جام رخت مروارید دست طاقه شال ایضاً طاقه زیر لفظی، لانگشتی - معمولی امخارج عقد و عروسی | شاید امیر زیاده تر هم بدهد. بعد رقتم بیرون. ایضاً مبارک بادی گفته و رفت و آمد گفت نقلی نیست. شاید امیر زیاده تر هم بدهد. بعد رقتم بیرون. ایضاً مبارک بادی گفته و گفتند ان شاء... روز ۱۶ ماه این‌ها روانه شده در روز ۱۸ عید غدیر خم عقد خواهد شد. من به توسط میرزا اسحاق پیغام کردم من جاومنزل کم دارم، این جا هم آبادی بزرگی نیست. ملاحظه آمدن روز عقد از حیث جمعیت بشود. جواب گفته بودند عده همین عده است، به علاوه چند نفر خانم. بعد به آقانجفی بعضی یادداشت‌ها دادم که جواب زد و بدهد. شب را بوند گرامافون زدند. خیلی الحمدلله خوش گذشت. امروز صبح تشریف بردند. شوخی شوخی عجلتاجدی شده تا باز چه پیش آید.

کتابخانه

بسته‌ای برای آخر هفته ویژه آن‌ها که مطالعه را دوست دارند اما وقت ندارند

ما بچه‌های مراعات بودیم

می‌فهمیدیم نداری یعنی چه؟ نیازی نبود پدر، کف دست نشانمان دهد و بگوید ببینید موندار د



مریم سمیع زادگان



بی‌مقدمه می‌برسد: «دختر خوبی برای مادر هستی؟» لیخند به لب، جواب می‌دهم: «باید از خودش بپرسید» با کف دست، سر زانو را مالش می‌دهد: «خسته شدم، چند ساعتی هست از این پاساژ به آن پاساژ در حال خرید است، از این مغازه به آن مغازه؛ دخترم را می‌گویم، از خرید و پول خرج کردن سیر نمی‌شود. هر وقت هم بپرسی: «خُب، چی خریدی؟» می‌گوید: «هیچی!» بعد نایلون‌ها که باز می‌شود، شال می‌بینی و عینک و کیف و کفش و مانتو، آن هم مارک دارش. دیگر مارک‌ها را خوب بلد شده‌ام». جای دستش را عوض می‌کند و آن را روی گردنی زانو پای دیگر می‌مالد «با جیوانجی از خواب بیدار می‌شود و با جور دانو به رخت خواب می‌رود، صبح را با شائل سر می‌کند و ناهار را با ولنتینو. عینک کوچی به چشم می‌زند و ساعت رو لکس به دست می‌کند. از کیف و کفش و جوراب و عطر مارک دارش نگویم بهتر است» دستش را بالا می‌برد و نرمه گوشش را بین دو انگشت می‌گیرد «باورت می‌شود این جینگیل وینگیل‌هایی که به خودش آویزان می‌کند، از گوشواره تا گردنبند، همه مارک دار است. بدل بودنش مهم نیست‌ها، مهم بولگاری بودنش است که دوستانش آن را خوب می‌شناسند و چشم‌شان از حسادت درمی‌آید؛ خودش این را می‌گوید. دخترم چون برند دارد، برند باز است» دستش مدام جلوی صورتم بالا و پایین می‌رود «وقتی گله می‌کنم چرا باید لباس، خودرو، عطر و بلوز و شلوارت، به این قصد خریداری شود که باعث حسادت دیگران شود، می‌گوید: تو مال هزار سال پیشی و متوجه این‌ها نمی‌شوی. حق دارد، نمی‌فهمم، ما این طور بزرگ نشده‌ایم. کف دست‌هایش را روی هم فشار می‌دهد» من این طور تربیت اش نکردم، جامعه این طور بارش آورد. من با خوش‌پوشی، شیک‌پوشی، خوش‌بویی و زیبایی مخالفتی ندارم، دلم می‌سوزد، وقتی به بچه‌های این نسل نگاه می‌کنم، به این که بهترین خودروها را سوار می‌شوند و از بهترین برند‌ها لباس می‌خرند و آخرین مدل گوشی را توی دست می‌گیرند و باز راضی نیستند. بچه‌های این نسل آرام و قرار ندارند، سرگردان‌اند. دیده‌ام بچه‌هایی که رو به پدر و مادر می‌ایستند و توی تخم چشمشان نگاه می‌کنند و با وقاحت می‌پرسند «شما مگر برای ما چه کرده‌اید؟ می‌ترسم از روزی که دخترم از من و پدرش همین را بپرسد» آهی می‌کشند «من نسل خودمان را بیشتر دوست دارم. ما بچه‌های مراعات بودیم، دلمان می‌خواست بزرگ شویم و کاری برای پدر و مادر‌هایمان انجام بدهیم، توقع چندانی نداشتیم. می‌فهمیدیم نداری یعنی چه؟ نیازی نبود پدر، کف دست نشانمان دهد و بگوید ببینید موندار د. می‌دانستیم زمان جنگ است، می‌فهمیدیم باید مشارکت کنیم» پاهایش را تکان می‌دهد، چشم‌ام میفتد به کفش‌های ساده‌اش، به کفش‌های خودم نگاه می‌کنم، راست می‌گوید. ما بچه‌های مراعات بودیم.

عکس نوشت

دریای یخ زده

این عکس‌های باورنکردنی را «Jonathan Nimerfroh» در جزیره ناناکت ماساچوست ثبت کرده است. دمای منفی ۷ درجه سانتی‌گراد، موج‌هایی را که به ساحل برخورد می‌کنند، به شکل تکه‌های یخ درآورده و این تصویر معلق بین جامد و مایع را ایجاد کرده است.

